

## جهانی‌شدن و مبارزه طبقاتی

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

بحث جهان‌سازی، تاثیر مستقیمی در مبارزه کارگری و کمونیستی و از جمله در ایران، به عنوان یک کشور سرمایه‌داری دارد. جهانی‌سازی، اگر چه سیستم سرمایه‌داری را بسط و گسترش می‌دهد، اما در عوض میلیون‌ها انسان را به مرز گرسنگی و فقر و فلاکت می‌راند. اهمیت این بحث در میان فعالین و جریانات سیاسی ایرانی، از زاویای مختلفی مطرح است، از جمله گرایش بر این باور است که ایران هنوز یک جامعه پیشاسرمایه‌داری است. این گرایش، چنین مسئله‌ای را دستاویز خود قرار می‌دهد تا مبارزه طبقاتی کارگری و کمونیستی را تخطئه کنند. از سوی دیگر گرایش رفرمیست نیز در پیشروی جنبش کارگری و سوسیالیستی سنگ‌اندازی می‌کند. در هر صورت جامعه بشری به دو طبقه اصلی متضاد و متخاصم تقسیم شده است. از این رو مبارزه طبقاتی کارگری سوسیالیستی و رجعت به اندیشه‌های مارکس، یک وجه غالب اجتماعی در جهان است.

امروز شکاف طبقاتی، به حدی عمیق‌تر شده است که بانک جهانی نیز به عنوان یک نهاد سرمایه‌داری که در جهانی‌سازی نقش مهمی را ایفا می‌کند، «فاصله عمیق موجود بین فقیران و ثروتمندان دنیا را فاجعه‌ای بشری می‌داند و توجه هر بیش‌تر جوامع صنعتی به «جهان سوم» را خواستار می‌گردد».

اخیرا «جیمز ولفن زون» رییس بانک جهانی در برلین تاکید کرد: «کلید اصلی و راهکار استراتژیک برقراری صلح در دنیا، مبارزه با فقر جهانی است چون سهم فقیرترین (ده درصد) از جمعیت جهان از تجارت جهانی در بیست سال گذشته از هفت دهم درصد به سه دهم درصد کاهش یافته است.

براساس اطلاعاتی که بانک جهانی منتشر کرده است کشورهای توسعه یافته و صنعتی دنیا، در برابر کمک‌های خود به کشورهای در حال توسعه، دو برابر وام‌های پرداختی سود می‌گیرند و در حقیقت، ثروت کشورهای صنعتی از کشورهای «جهان سوم» تامین می‌شود. بنابراین آمار منتشر شده بانک جهانی در ششمین اجلاس این بانک در آلمان از سال ۱۹۹۴، تاکنون ثروت سه ثروتمند میلیاردر جهان سه برابر افزایش یافته و از کل درآمد ناخالص ملی ۴۸ کشور فقیر جهان بیش‌تر است.

رییس بانک جهانی اعلام کرد: هزینه متوسط سرانه آموزشی کشورهای ثروتمند در سال ۲۰۰۰ میلادی ۲۸ برابر هزینه آموزشی کشورهای در حال توسعه بوده و به موازات اجرای برنامه‌های جهانی شدن و آزادی اقتصاد، فاصله غنی و فقیر بیش‌تر شده است.

جیمز ولفن زون تصریح کرد: از چهار و هفت دهم میلیارد نفر شهروند کشورهای در حال توسعه هشت صد میلیون نفر از گرسنگی دایمی رنج می‌برند، یک میلیارد نفر بدون سرپناهند، یک و سه دهم میلیارد نفر به آب سالم و بهداشتی دسترسی ندارند و به همین میزان روزانه درآمدی کم‌تر از یک دلار دارند.

رییس بانک جهانی معتقد است اگر دویست نفر از ثروتمندان جهان فقط از یک درصد ثروت خود چشم‌پوشند می‌توان آموزش پایه را در کل جهان فراگیر کرد و فاصله عمیق علمی جهان فقیر و غنی را از بین برد.

اگر در همین حد نیز به اظهارنظر رییس بانک جهانی، که به آمار و ارقام جهانی دسترسی دارد، بسنده کنیم، با یک دهم ثروت ۲۰۰ نفر از ثروتمندان جهان، می‌توان آموزش پایه را در کل جهان فراگیر کرد و فاصله عمیق علمی جهان فقیر و غنی را از بین برد. این امر به روشنی نشان می‌دهد که در جهان، آن قدر امکانات و ثروت وجود دارد که اگر یک سیستم انسانی برابر وجود داشته باشد نه تنها کسی از فقر و گرسنگی رنج نمی‌برد بلکه همه شهروندان جهان، با میل و رغبت بیش‌تری نسبت به مسایل، معضلات و مشکلات اقتصادی و اجتماعی و محیط زندگی‌شان از خود نشان می‌دهند و رشد و شکوفایی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جهان، چندین برابر افزایش می‌یابد. تازه اگر انتظارات بشر را اندکی بالا برد و به اظهارات رییس بانک جهانی، این مسئله را نیز اضافه کرد که اگر مبالغه‌نگفتی که برای تولید جنگ‌افزارهای کشتار جمعی و جنگ‌ها هزینه می‌شود، به رفاه همگانی اختصاص داده شود، قطعاً جهان دگرگون می‌گردد و به جای خرابی‌آبادی، مرگ زندگی، بیماری سلامتی، اشک خنده، غرش هولناک توپ، تانک، موشک و هواپیماهای جنگی، صدای کنسرت‌های انسانی، هلله و شادی پیر و جوان و زن و مرد، گوش‌ها را نوازش خواهد داد.

از سوی دیگر درد و رنج کارگران، فقط به است شمار و فقر و فلاکت محدود نمی‌شود، بلکه هر سال تعداد بی‌شماری از مزدبگیران، در اثر بی‌توجهی سرمایه‌داران جان خود را از دست می‌دهند. بنا به گزارش سازمان بین‌المللی کار (ILO)، هر روز در جهان، پنج هزار نفر و سالانه دو میلیون نفر که ۱۲ هزار نفر آن کودک هستند، در اثر حوادث ناشی از محیط کار و بیماری‌های شغلی جان خود را از دست می‌دهند. دلیل اصلی چنین حوادث دردناکی، عدم وسایل ایمنی، وجود استرس و فشار کار، سرکار داشتن با مواد خطرناک مانند مواد شیمیایی و غیره است. بی‌شک مسئولیت این حوادث به گردن کارفرمایان و دولت‌هاست.

بدین ترتیب به صراحت می‌توان گفت که سیستم سرمایه‌داری به مرحله ضدانسانی و گنبدگی‌نهایی خود رسیده است و مانع بزرگی در راه رشد و گسترش جوامع بشری است، بنابراین جهان، همین امروز بیش از هر زمان دیگری از تاریخ بشر، به مارکس و افکار و اندیشه‌های او نیاز دارد و «مانیفست

کمونیست» و تاکید بر این که «کارگران جهان متحد شوید!» با توجه به شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ارتباطات امروز یک ضرورت اجتماعی است. تنها راه حل انسانی و برای رهایی شهروندان جهان از وضعیت خطرناک موجود و برای رهایی از ناامنی، جنگ، سرکوب، اعدام، ترور، خشونت، دیکتاتوری و فقر و فلاکتی که هر روز بیش تر از روز قبل زندگی بشر و محیط پیرامونی او را تهدید می کند، برانداختن کاپیتالیسم و برپایی سوسیالیسم است.

در حقیقت اکنون سیستم سرمایه داری در دورترین نقاط جهان نفوذ کرده است و ایران نیز یکی از کشورهای است که با هر کمبود و نقصانی روابط و مناسبات سرمایه دار در آن حاکم است. علاوه بر این که سیستم سرمایه داری، عنان گسیخته بر علیه بشریت می تازد و برای پیش برد امر سرمایه، متوسل به جنگ، گشورگشایی، کشتار و خونریزی می شود، در نظر دارد جهان را با معیارهای جدید جدید خود سازمان دهی کند. عملی که امپریالیسم بریتانیا و آمریکا، در رقابت با بلوک های دیگر امپریالیستی در لشکرکشی به عراق، به شکل عریان تر و شنیع تر از لشکرکشی های قبلی شان نشان دادند.

از سوی دیگر تعریف کاربردی از مفهوم واژه «جهانی سازی»، متنوع و از زوایای مختلفی از سوی صاحب نظران مطرح است. در این میان سئوال های بی شماری وجود دارد. از جمله این که فرایند «جهانی شدن» در کجا پایان می یابد؟ با این که یک دنیای کاملاً جهانی شده چگونه دنیایی خواهد بود؟ در دنیای جهانی شده شهروندان جامعه و تنوع فرهنگ ها در سرتاسر کره زمین چه سرنوشتی پیدا خواهند کرد؟ هسته مرکزی سازمان دهنده این جهان را چه کسانی تعیین خواهند کرد؟ حدود و ثغور مرزهای موجود بر چه اساسی تعیین می شود.

در مباحث نظری در خصوص جهانی شدن، تقریباً سه نظریه مهم وجود دارد:

– جهانی شدن فرایندی است که از ابتدای تاریخ بشر وجود داشته و از همان زمان تاثیرات آن رو به فزونی بوده است، اما اخیراً یک شتاب ناگهانی در آن پدیدار شده است.

– جهانی شدن با نوگرایی و توسعه سرمایه داری هم زمان بوده است اما اخیراً در آن شتاب ناگهانی به وجود آمده است.

– جهانی شدن یک فرایند متاخر است که با سایر فرایندهای اجتماعی نظیر فراصنعتی شدن، فرانوگرایی یا شالوده شکنی سرمایه داری همراه است.

استدلال این است که تسریع فرایندی مستلزم نوعی انترناسیونالیسم آرمانی است که شامل حکومت پان اروپایی و یک فلسفه جهانی مبتنی بر اومانیزم است. بحث های «سن سیمون»، توسط «کنت» دنبال می شود و سپس این نظر را دورکیم پی می گیرد، در حالی که جنگ جهانی اول، دورکیم را به سوی باورهای ملی و میهن پرستی می کشاند، اما نظریه دورکیم در مورد جهانی شدن، نظریه هایی در مورد

تمایز و فرهنگ است. تا حدی که جوامع از لحاظ ساختاری از یکدیگر متمایز می‌شوند تعهد نسبت به نهادهایی نظیر دولت باید تضعیف شود زیرا دولت‌ها در قلمرو خود بسیار تنگ‌نظر و متعصب هستند. همچنین آگاهی جمعی به منظور در بر گرفتن تنوع داخلی جوامع باید به شدت تضعیف شود و به صورت انتزاعی درآید. از تمام این موارد چنین برمی‌آید که صنعتی شدن راه را برای کاهش اهمیت مرزها در بین جوامع باز می‌کند.

همین استدلال را می‌توان درباره تاثیر «وبر» (۱۹۷۸) بر جهانی شدن ارائه کرد، با این تفاوت که وبر، در مقایسه با دورکیم، به سیاست «ملی» خود بیش‌تر پای‌بند بود. همین‌طور که دورکیم، تمایزات را مشخص کرد، وبر نیز از عقلانیت به عنوان حلال جهانی نام می‌برد. وبر، به صورت بنیادی به پیروزی عقلانیت باور داشت که به تمام جوامع اروپایی نفوذ کرد و توانست متفکرین نوگرا را در این چارچوب فکری محدود کند. عقلانیت حاکی از آن است که تمام فرهنگ‌ها دارای ویژگی‌های نظیر غیرشخصی شدن روابط اجتماعی، پالایش فنون محاسبه، افزایش اهمیت دانش تخصصی و گسترش کنترل عقلانی مبتنی بر تکنیک هم در فرایندهای طبیعی و هم در فرایندهای اجتماعی. اما عقلانیت وبر، شامل هم‌سان‌سازی فرهنگ‌ها و نیز کاهش تعهد نسبت به ارزش‌های ناسیونالیستی چون وطن‌پرستی و وظیفه‌شناسی می‌شود. اما این عامل جهانی‌شدن فقط به اروپای غربی محدود بود و وبر هیچ چشم‌اندازی از گسترش نظام‌های فرهنگی مبتنی بر عقلانیت برای کشورهای نظیر هندوچین که وی آن‌ها را گرفتار در منجلاب سنت‌های گریزناپذیر مذهبی می‌دید، قائل نبود.

از میان تمامی نظریه پردازان کلاسیک، تنها مارکس است که به صورتی بسیار صریح و روشن تئوری جهانی‌کننده نوگرایی را تشریح کرده است. جهانی شدن، قدرت طبقه سرمایه‌دار را به شدت افزایش داد، زیرا بازارهای جدیدی برای آن‌ها فراهم آورد. در واقع کشف آمریکا و گسترش راه‌های دریایی به آفریقا و آسیا، موجب ایجاد یک «بازار جهانی» برای صنایع جدید شد. طبقه جدید (سوداگر) با اشتیاق تمام این فرصت را غنیمت شمرد تا: «کشف آمریکا و راه دریایی دور آفریقا، برای بورژوازی که در حال ارتقاء بود، زمینه تازه‌ای به وجود آورد. بازار هند شرقی و چین و استعمار آمریکا، مبادله با مستعمرات، افزایش وسایل مبادله و کالاها به طور عموم، به بازرگانی و دریانوردی و صنایع چنان تکانی داد که تا آن‌زمان بی‌سابقه بود و بدین‌سان تکامل سریع عناصر انقلابی جامعه فئودال را که در حال انحطاط و سقوط بود، موجب گردید». (مانیفست حزب کمونیست)

به گفته مارکس، این تحولات هم اقتصادی است و هم فرهنگی، زیرا فقط به تولید، بلکه به مصرف نیز ویژگی جهان شمول می‌دهد: «نیاز به یک بازار دائم‌التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می‌کشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود، با همه جا رابطه برقرار سازد.

بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورهای جنبه جهان‌وطنی داد و علی‌رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته‌های سال‌خورده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از میان رفتن است. جای آن‌ها را رشته‌های نوین صنایع که رواج‌شان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است می‌گیرد، رشته‌هایی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می‌شود، رشته‌هایی که محصول کارخانه‌هایش نه تنها در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می‌رسد. به جای نیازمندی‌های سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضاء می‌گردید، اینک حوایج نوین بروز می‌کند که برای ارضاء آن‌ها محصول ممالک دور دست و اقالیم گوناگون لازم است. جای عزلت جویی ملی و محلی کهن و اکتفا به محصولات تولیدی خود را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یکدیگر می‌گیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد تولید مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل می‌گردد. شیوه یک جانبه و محدودیت ملی بیش از

پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی یک ادبیات جهانی ساخته می‌شود». (همان منبع)

بدین ترتیب این نقل قول از مانیفست، جواب قاطع آن‌گرایش از چپ و به ویژه چپ ایران نیز هست که هنوز بحث از سرمایه‌داری وابسته و مستقل می‌کند. جهانی شدن سرمایه‌داری، دهه‌هاست که نگرش اقتصاد و خودکفایی ملی و ناسیونالیسم اقتصادی و ضدامپریالیسم را از تب و تاب انداخته است.

طبقه سرمایه‌دار (سوداگر) با استفاده از قدرت نظامی و میلیتاریسم، کالاهای ارزان قیمت و با خراب کردن و در هم کوبیدن «تمامی دیوارهای چین و برلین» حتا ملت‌های به اصطلاح «وحشی» را «متمدن» می‌سازد. به باور مارکس، طبقه سرمایه‌دار سوداگر و ستم‌گر، جهان را مطابق با اندیشه و تصور خود باز آفرینی می‌کند.

توسعه سرمایه‌داری سوداگر، آزادی تجارت، وجود بازار جهانی، یک‌سان شدن شیوه تولید و شرایط زندگی متناظر با آن، تفاوت‌های ملی و تضادهای فرهنگی روزبه‌روز کم‌رنگ‌تر می‌شود.

برتری و پیشروی طبقه کارگر، باعث از بین رفتن سریع‌تر این تفاوت‌ها و تضادها خواهد شد. دست کم اقدامات همبستگی و متحدانه کارگران و روابط و مناسبت انترناسیونالیسم پرولتری کشورهای مختلف نخستین تجلی پرولتاریای جهانی است.

متناسب با از میان رفتن استثمار فرد از فرد، استثمار یک ملت توسط ملت دیگر نیز به پایان خواهد رسید. متناسب با محو تضادهای آشتی‌ناپذیر بین طبقات مختلف دشمنی یک ملت با ملت دیگر نیز به پایان خواهد رسید.

بنابراین باید تاکید کرد که نظریه مارکس، نه فقط به عنوان یک فیلسوف و اندیشمند، بلکه کاشف

تئوری ارزش اضافی، جامعه‌شناسی معرفت و جامعه‌شناسی طبقات، بنیان‌گذار فلسفه مادی‌گرایی دیالکتیک و مادی‌گرایی تاریخی، منتقد بزرگ اقتصاد سیاسی بالاخره رهبر و آموزگار کارگران و کمونیست‌هاست. مارکس، به قول معروف «فلسفه هگل را از آسمان لاهوتی به زمین ناسوتی کشید و بدان هستی‌دهری، استوار بر کنش، بینش و خیزش زمینیان بخشید». مارکس، با اتکا به سوسیالیسم علمی، گریز ناپذیری انقلاب کارگری در جهان را پیش‌بینی کرد و به عنوان ابزار چنین انقلابی، پیوند جنبش طبقه کارگر را با بینش علمی ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک ضروری شمرد. نتایج پژوهش‌های علمی و تئوری‌های جدید او، در آثار ارزشمندی مانند «دست خط اقتصادی فلسفی»، «خانواده مقدس»، «ایدئولوژی آلمانی»، «تزهایی درباره فویرباخ»، «فقر فلسفه»، «گروندیسه»، «مانیفست حزب کمونیست»، «مبارزه طبقاتی در فرانسه»، «هیجدهم برومر لئوی بناپارت»، «نقد برنامه گوتا»، «سرمایه» و صدها مقاله و جزوه دیگر مکتوب است که فعالین کارگری و کمونیستی، به دلیل این که به قوانین مبارزه طبقاتی احاطه داشته باشند، همواره باید این آثار را مورد مطالعه و بحث و گفت‌وگو قرار دهند.

اساس جهان‌بینی مارکس، در این است که برای او، جامعه سرمایه‌داری جامعه‌ای است که در آن مبارزه کارگران و بورژواها در جریان است و نهایت امر مبارزه طبقاتی است که سیر حرکت تاریخ بشر را تعیین می‌کند. بدین سان خلاصی جامعه از یوغ و ستم سرمایه‌داری به سرانجام رساندن مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری است.

نقطه آغاز مارکس، بررسی و تحلیل فعالیت واقعی انسان بود، بر طبق استدلال وی آگاهی محصول چنین فعالیتی است. مارکس، مسئله را این‌گونه توضیح داد: «این آگاهی نیست که هستی و وجود وی را تعیین می‌کند، بلکه زندگی اجتماعی او تعیین‌کننده آگاهی وی است». در واقع از نظر مارکس، جوهر هستی انسان، ماهیت اجتماعی اوست. اساسا انسان در یک جامعه آزاد می‌تواند کارآرایی و توانمندی خود را پرورش دهد و استعدادهای خود را شکوفا سازد. رهایی انسان نیز مستلزم دگرگونی شرایط مادی جامعه است، صرف تغییر در آگاهی انسان منجر به رهایی وی نمی‌شود، بلکه باید نبرد طبقاتی را بر علیه سیستم سرمایه‌داری سازمان داد و این نبرد را پیگیر و جدی پیش برد.

همچنین کارگر از نظر مارکس، فقط انسان محروم با دست‌های پینه بسته‌ای نیست که در فقر و فلاکت غوطه‌ور است، بلکه کارگر در نزد مارکس، مولد اصلی ثروت جامعه است که توسط سیستم سرمایه‌داری به انقیاد کشیده می‌شود و مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد. اساس روابط و مناسبات بین بورژوازی و کارگر، نظام کار مزدی است. تا روزی که این نظام برپاست، استثمار کارگر نیز ادامه خواهد داشت. بنابراین مبارزه برای لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی، از مهم‌ترین ویژگی‌های مبارزه کارگران و بورژواها است.

همان‌طور که این گفته مارکس، در آغاز مانیفست حزب کمونیست است که: «تاریخ تمام جوامعی که تاکنون به وجود آمده‌اند تاریخ مبارزات طبقاتی است». تعریف‌های متفاوتی از «طبقه کارگر» وجود دارد. بر حسب روابط و مناسبات اقتصادی و اجتماعی نیز جامعه صنعتی به دو طبقه تقسیم شده است: نخست کسانی که صاحب ابزار و جریان تولید و مالکیت را در کنترل دارند. دوم کسانی که تحت کنترل هستند و به کار مزدی مشغولند. از نظر تعریف جامعه صنعتی مدرن، طبقه کارگر نیز به تعبیری بین دو گروه تقسیم شده است: نخست آن‌عده که کار یدی می‌کنند، که به کارگران «یقه آبی» معروفند. گروه دوم کسانی که با مغز خود کار می‌کنند، که به آنان کارگران غیریدی یا کارگران «یقه سفید» می‌گویند. بدین ترتیب اگر تضاد کار و سرمایه و تضاد طبقاتی را در نظر بگیریم، اقشار یقه سفید نیز مانند یقه آبی‌ها استثمار می‌شوند. آنان چیزی جز فروش نیروی کارشان ندارند و صاحب هیچ ابزار و مالکیتی نیز نیستند. اگر مثلاً از تفاوت شغلی معلم و پرستار و تکنسین‌ها، با کارگران کارخانه‌ها صرف نظر کنیم، با این واقعیت روبه‌رو می‌شویم که تضاد طبقاتی بین آنان وجود ندارد و بخشی از طبقه کارگر محسوب می‌شوند. همچنین این‌ها در جامعه کنونی شیوه‌های زیستی و مشاغل دستمزدی نسبتاً مشابهی دارند. پس باید صریح و شفاف تأکید کرد که معلم و پرستار و تکنسین‌ها جزو طبقه کارگر هستند و تناقضاتی از این قبیل که مثلاً معلمان ایران، وضع معیشت‌شان بدتر از کارگران است، اما معلم را جزو طبقه کارگر نمی‌داند را باید کنار گذاشت. این را ضرورت تاریخی مبارزه طبقاتی ایجاب می‌کند، نه اراده این و یا آن فرد و جریانی. اساس چنین ذهنیتی به ضرر طبقه کارگر است و باید با خودش تعیین تکلیف کند. جهانی‌سازی و مدرنیسم بورژوازی، کلیه روابط و مناسبات سابق را دگرگون ساخته است، این تحولات بیش از هر زمان دیگری در زیست و زندگی بشر، به ویژه مزدبگیران تأثیر می‌گذارد، اکنون سرمایه، در دست اقلیت کوچک‌تر و شرکت‌ها و کارتل‌های چند ملیتی بزرگ متمرکز شده است، این تغییرات اقتصادی و اجتماعی نیروی عظیمی را در موقعیت طبقه کارگر قرار می‌دهد. باید این واقعیت‌ها را با تحلیل‌ها و پژوهش‌های علمی طبقاتی دید. درک محدود از «طبقه کارگر»، غیرعلمی و غیرطبقاتی است. سوسیالیسم علم طبقاتی، برای رهایی بشر از استثمار انسان از انسان است. بنابراین به علم رهایی بشر نمی‌توان به عنوان مجموعه‌ای از قوانین خشک و خالی مقدس نگریست. قطعاً باید از یک سو تفسیر و تبیین طبقاتی جهان، مشغله کمونیست‌ها باشد و از سوی دیگر مهم‌تر از آن چگونگی تغییر جهان معاصر اساس کار و تلاش کمونیست‌ها را تشکیل دهد. در چنین شرایطی خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی انقلابی کارگران، لازم و ملزوم تحول تاریخی و وظایف مبرم و اصلی به شمار می‌آید.

مسلم است که برای رهایی طبقه کارگر و از این طریق رهایی کل جامعه بشری از یوغ و ستم بورژوازی، افکار و باورهای مارکس، همیشه و در همه حال باید ناظر بر فعالیت‌های تشکلی‌های

کارگری و کمونیستی باشد. در غیر این صورت و بدون دست بردن به روابط و مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نمی‌توان جهت‌گیری کارگری و طبقاتی داشت. حاصل هر تلاشی غیر از این سرانجام در جیب بورژوازی ریخته خواهد شد. در حال حاضر و در دروان عنان گسیختگی و وحشی‌گری و عنان گسیختگی سیستم سرمایه‌داری، مراجعه به آثار و ادبیات ارزشمند کارگری و کمونیستی، بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد. اگر تشکل و نهاد کارگری که با معیارها و ارزش‌های سوسیالیسم کارگری ساخته نشود و اگر از خصلت ضدسرمایه‌داری برخوردار نباشد، به درد هر گرایش بخورد بی‌شک به درد طبقه کارگر نمی‌خورد. از این رو مانیفست، باید هم‌چنان قطب‌نمای کارگران و کمونیست‌ها قرار گیرد.

بدین ترتیب مارکس، نظریه ابتدایی جهانی شدن سرمایه‌داری را در دورانی پروراند که سیستم سرمایه‌داری تا این حد بسط و گسترش نیافته بود. سرمایه‌داری، مرزهای ملی را با گسترش حمل و نقل و ارتباطات تا دورترین نقاط کره زمین در نوردید. حتا به این هم راضی نشد، بلکه با لشکرکشی و کشتار و ویرانی می‌کوشد مستقیماً در نقاط حساس و استراتژیک اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان، حضور مسقیم داشته باشد تا بازارهای خود را در سراسر جهان گسترش دهد و سهم روزافزونی از دست‌رنج نیروی کار را به خود اختصاص دهد.

پس روشن است که سرمایه‌داری محمل جهانی‌شدن اقتصاد است، زیرا نهادهای آن هم‌چون نیروی کار، مالکیت قابل انتقال، بازارهای مالی، کالاها، مبادلات اقتصادی را تسهیل می‌کند. اساس تلاش امپریالیسم، کنترل منابع اقتصادی اعم از مواد اولیه، بازار و سرمایه است. نهادهایی مانند گروه ۸ کشور صنعتی جهان که منابع اقتصادی جهان را بین خود خود به طور رسمی یا غیر رسمی، مخفی و یا علنی تقسیم کرده‌اند، در عین حال رقابت امپریالیسم آمریکا، با اتحادیه اروپا و ژاپن و... تشدید گردیده است و حمله نظامی به یوگسلاوی، افغانستان، عراق و تهدید سوریه و ایران، حاکی از آن است که مسئله سلطه و کنترل خاورمیانه و جهان، هم‌چنان در دستور کل کشورهای صنعتی و امپریالیستی و رقابت آن‌ها قرار دارد. از این رو می‌بینیم که بسیاری از نظریه‌های جهانی‌شدن، از لحاظ تکیه بر بنیان‌های اقتصادی، به مارکس مراجعه می‌کنند. از نظر نویسندگان و روشنفکران مارکسیست، سرمایه‌داری هم‌زمان با گسترش خود در پهنه جهان، الگوی روابط فرهنگی و اجتماعی مربوط به خود را به عنوان یک طبقه جهانی بسط می‌دهد.

گرایشی که جامعه ایران را پیشاسرمایه‌داری تعریف می‌کند، توجیه‌شان این است، به دلیل این که جامعه ایران، یک جامعه سرمایه‌داری نیست، بنابراین مبارزه در چنین جامعه‌ای نمی‌تواند خصلت طبقاتی داشته باشد، بلکه مبارزه جاری در چنین جوامعی همگانی و دمکراتیک است؛ هدف رسیدن به یک جامعه بورژوایی است که در آن همه اقشار جامعه، بدون توجه به طبقات، با هم متحد می‌شوند

و گام به گام و یواش یواش، بدون انقلاب و دست بردن به روابط و مناسبات اقتصادی و اجتماعی، حکومت جبار و دیکتاتور، کنار گذاشته می‌شود و یک حکومت دمکراتیک بورژوازی به وجود می‌آید. پس از این مرحله است که جامعه وارد فاز سرمایه‌داری می‌شود و مبارزه درون آن نیز شکل مبارزه طبقاتی به خود می‌گیرد. این گرایش‌ها در بحث‌های نظری خود، به مارکس نیز متوسل می‌شود، اما هنگامی که به بحث سیاسی روز می‌رسد، دم خروس بیرون می‌زند و در کنار جناح «دوم خرداد» رژیم قرار می‌گیرند. نمونه پیتیک این گرایش را آقایان مرتضی محیط، کاظم علمداری در خارج کشور و صادق زیبا کلام، در داخل کشور نمایندگی می‌کنند. البته هر کدام از این آقایان به بیان و سلیقه خود، به نوعی از کارگران می‌خواهند که دست به مبارزه و اعتصاب زنند؛ زیاده روی نکنند؛ تا بخش صنعت رشد کند؛ سرمایه‌داری صنعتی غالب گردد و جامعه گام به گام روند صنعتی شدن را طی کند و با تحولات دمکراتیک بورژوازی جامعه وارد مرحله سرمایه‌داری شود. علاوه بر این زیبا کلام، هنوز هم سفت و سخت طرفدار بقای جمهوری اسلامی است و اخیراً در یک سخنرانی در دانشگاه گفته است که اگر خطری جمهوری اسلامی را تهدید کند، حاضر است اسلحه به دست بگیرد و برای دفاع از رژیم به جنگد. برخی از این‌ها مانند مرتضی محیط، تا جایی پیش می‌رود که به فعالین سوسیالیست و کمونیست حمله می‌کند و به آن‌ها هشدار می‌دهد که در آینده به دلیل دست زدن به مبارزه کارگری سوسیالیستی در دوره حاضر، مورد محاکمه و مواخذه قرار خواهند گرفت.

در حالی که مارکس و انگلس، «مانفیست حزب کمونیست» را در دسامبر ۱۸۴۷، یعنی ۱۵۶ سال پیش نوشته‌اند، جواب محکمی به این نظریه پردازان داده‌اند: «... ولی دوران ما، یعنی دوران بورژوازی، دارای صفت مشخصه است که تضاد طبقاتی را ساده کرده است. سراسر جامعه پیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً در برابر یکدیگر ایستاده‌اند تقسیم می‌شود: بورژوازی و پرولتاریا».

همچنین در مانیفست می‌خوانیم: «شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه؛ شرط وجود سرمایه کار مزدوری است. کار مزدوری منحصر به رقابت فی‌مابین کارگران بسته است. ترقی صنایع که بورژوازی مجری بلااراده و بلامقاومت آن است، به جای پراکندگی کارگران، که از رقابت آن‌ها ناشی است یگانگی انقلابی آن‌ها را با ایجاد جمعیت‌های کارگری به وجود می‌آورد. بنابراین، با رشد و صنایع بزرگ، خود آن شالوده‌ای که بورژوازی براساس آن به تولید مشغول است و محصولات را به خود اختصاص می‌دهد فرو می‌ریزد. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خویش را به وجود می‌آورد. فنای او و پیروزی پرولتاریا، به طور همانندی ناگزیر است».

حال اگر جامعه امروز ایران را با جامعه ۱۵۶ سال پیش بریتانیا و آلمان، به لحاظ اقتصادی و

صنعتی مقایسه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که جامعه امروز ایران، از جامعه ۱۵۶ سال اروپا جلوتر نباشد چندان هم عقب‌تر نیست. از سوی دیگر چرا باید بهای صنعتی شدن را کارگران بپردازند، مگر غیر از این است که «ترقی صنایع که بورژوازی مجری بلااراده و بلامقاومت آن است». چرا از کیسه حاتم طایی بخشش می‌کنند و بر سفره خالی کارگر برای صنعتی شدن چشم می‌دوزند؟ بنابراین گرایشی که ایران را جامعه پیشاسرمایه‌داری معرفی می‌کند یا از واقعیت‌ها اقتصادی و اجتماعی پرت است و یا منافع و مصلحت طبقاتی‌شان ایجاب می‌کند که چنین نظریه‌ای را تبلیغ و ترویج بکنند.

سرانجام گرایش طبقاتی کارگری و کمونیستی، باید همواره خود را در مقابل و نقد کلیه گرایش‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بورژوازی بازتولید کند و همان‌طور که در مانیفست نیز تأکید شده است، خود را به عنوان یک طبقه متحد کند: «هنگامی که پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر به صورت طبقه‌ای متحد گردد، و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند و به عنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آن‌گاه همراه این مناسبات کهن تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات به طور کلی و در عین حال سیادت خود را هم به عنوان یک طبقه از بین می‌برد.

به جای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی، اجتماعی از افراد پدید می‌آید که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است».

هر نیروی جدی و پیگیری که منافع جدا از منافع طبقه کارگر ندارد، جهت‌گیری و اولویت خود را در راه پیشرفت و تعالی مبارزه طبقاتی به کار می‌اندازد و از زاویه منافع و مصالح طبقه کارگر، به جهان معاصر می‌نگرد. از این‌رو تحولات سریع جهانی و منطقه‌ای بیش از این اجازه نمی‌دهد که بین دو صندلی نشست و پل ارتباطی بین طبقه کارگر و بورژوازی را بازی کرد. از سوی دیگر از مبارزه و موقعیت طبقه کارگر، برای رسیدن به قدرت و سهم شدن در حاکمیت سوء استفاده نمود. این طبقه به منافع طبقاتی خود آگاه است و چه در ایران و چه در کشورهای دیگر اجازه نخواهد داد که افراد و جریان‌های تئوری‌های آغشته به سیاست‌های بورژوازی را به نام او بیافند و توهم پراکنی کنند. کمونیست‌هایی که منافع جدا از منافع کارگران ندارند، در همه زمینه‌های مبارزه طبقاتی از افزایش دستمزد تا بهبود شرایط زندگی و محیط کار کارگران تا انقلاب اجتماعی کارگری سوسیالیستی و لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی حضور فعال و پیگیر دایمی دارند. این که عده‌ای سندیکالیست و رفرمیستی که مبارزه طبقه کارگر را به مبارزه بر سر دستمزد و یا چشم دوختن به نهادهای بورژوازی مانند سازمان بین‌المللی کار محدود می‌کنند و به کمونیست‌ها می‌تازند، چیز تازه‌ای نیست و در طول تاریخ نیز کم نبودند و هنوز هم کم نیستند افراد، احزاب، سازمان‌ها و سندیکاهایی که سنگ طبقه کارگر را به سینه می‌زنند، اما تمام تلاش‌شان این است که این طبقه را هم‌چنان در روابط و

مناسبات سیستم سرمایه‌داری نگاه دارند تا منافع و موقعیت خود را از دست ندهند. کمونسیت‌ها هم باید فرصت را دریابند و با تمام ظرفیت وارد عرصه مبارزه طبقاتی متشکل شوند. اما در هر صورت مبارزه طبقاتی قانون‌مندی‌های خاص خود را دارد و هنگامی که طبقه کارگر، آگاهانه و متحدانه چرخ ماشین تولید را بخواباند و در صفوف عظیم طبقاتی خیابان‌ها و میادین شهرها را پر کند، تمامی این افراد و جریانات رفرمیست و فرصت‌طلب و یا هر مانع دیگری را به سرعت پشت سر می‌گذارد تا سرانجام به اسارت و بردگی خود و کل جامعه و نهایت امر به بهره‌کشی انسان از انسان خاتمه دهد.

امروز بیش از هر زمان دیگری از تاریخ بشر، چشم و امید جامعه برای رهایی از تحقیر و توهین، نابرابری جنسی و ملی، جنگ و ویرانی، جهل و جنایت، سرکوب و ترور، زندان و شکنجه و اعدام، ستم و استثمار بورژوازی، به نیروی پرتوان و عظیم طبقه کارگر آگاه و علم‌رهایی‌بخش سوسیالیسم دوخته شده است. جنبش متشکل طبقه کارگر با نفوذ سیاسی قاطع و تعیین‌کننده انقلاب سوسیالیستی را رهبری خواهد کرد و با برافکندن نهایی حاکمیت سرمایه‌داری، زندگی اجتماعی آزاد و برابر انسانی را برای بشر فراهم خواهد ساخت.